

چرخش فرهنگی در قلمرو مطالعات «انقلاب‌های اجتماعی» با تأکید بر انقلاب اسلامی

محمد عاملی^۱، علی محمد حاضری^{۲*}

۱ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی: پژوهشکده انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره)

۲ استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت ۸۶/۴/۲۴، تاریخ تصویب ۸۶/۸/۲۹)

چکیده

نقش متغیرهای فرهنگی در قلمرو مطالعات اجتماعی همیشه محل مناقشه بوده است. بسیاری اساساً تبیین‌های فرهنگی را مهم‌ل دانسته و به طور کلی تأثیر متغیرهای فرهنگی را در رخداد‌های اجتماعی نادیده گرفته و از آن به عنوان یک عنصر فرعی یاد می‌کنند. بعدها با شکل‌گیری آنچه که به چرخش فرهنگی شهرت یافته نوعی بازنگری در نقش و اهمیت مولفه‌های فرهنگی به وجود آمد. چنین موجی، اشکال مختلف علوم اجتماعی و رشته‌های وابسته به آن را تحت تأثیر خود قرار داد. نتیجه چنین چرخشی آشکارا در مطالعات مربوط به انقلاب‌های اجتماعی موثر بود. نظریات فرهنگی مربوط به انقلاب بعد از این چرخش، کم و بیش اهمیت خود را در مقابل سایر رقبا پیدا کردند. اما رخدادی که این گرایش را به اوج رساند، انقلاب اسلامی ایران بود. انقلاب ایران گذشته از پیامدهای اجتماعی، تأثیری آشکار بر اقبال نظریات فرهنگی در باب انقلاب داشت. در این نوشتار سعی شده به اختصار ریشه‌های چرخش فرهنگی توضیح داده شود و در قدم بعدی به نظریاتی اشاره شود که به صورت عام بر مبنای متغیرهای فرهنگی شکل گرفته‌اند. در نهایت هدف نویسندگان این مقاله، نشان دادن تأثیرات این موج فکری در تبیین‌های فرهنگی مرتبط با انقلاب اسلامی است.

واژگان کلیدی: بازنگری فرهنگی، تبیین‌های فرهنگی، رویکرد فرهنگ عامه، رویکرد گفتمانی، چارچوب فرهنگی، اجماع ارزشی.

* نویسنده مسؤول: تلفن ۸۲۸۸۴۶۳۵ - ۰۲۱

مقدمه

تغییر و تحولات نظریه‌های اجتماعی در عرصه‌های مختلف نظری به طور معمول تابعی از تحولات اجتماعی و بعضاً تاملات نظری است. جامعه‌شناسی انقلاب به عنوان یکی از شاخه‌های مهم این رشته بی‌تأثیر از تحولات کلی نظریه‌های عمومی جامعه‌شناسی نیست. با این وجود، نظریه‌های انقلاب را نباید یکسره تابع منطق تحولات نظری جامعه‌شناسی دانست. همان‌طور که رویدادهای اجتماعی به عنوان ماده‌های خام نظریه‌های اجتماعی منشا برخی تغییر نگرش‌های نظری بوده‌اند، انقلاب‌های اجتماعی نیز به عنوان مساله کانونی جامعه‌شناسی انقلاب، زمینه‌های لازم را جهت برخی تحولات نظری به وجود آورده‌اند. اگر تحولات سیاسی و فرهنگی نظیر جنگ جهانی دوم، جنگ ویتنام، فرایند جهانی شدن، جنبش‌های دانشجویی، جنگ‌های ضد استعماری و ... زمینه برخی تحولات نظری را در علوم اجتماعی به وجود آوردند، انقلاب اسلامی را نیز باید رخدادی دانست که بیشترین تأثیر را بر بازنگری فرهنگی در قلمرو تئوری‌های انقلاب داشته است. این نوشتار بیش از هر چیز توضیح این ماجرا (بازنگری فرهنگی) از دریچه انواع رویکردهای فرهنگی است. نظریه‌هایی که برای مشروعیت علمی خود چندان دستاویز واقعی در اختیار نداشتند. تئوری‌های انقلاب از زوایای مختلفی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این تقسیم‌بندی‌ها به طور معمول بر اساس تمایزات موضوعی (نظریه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی...)، پارادایمی (اقتصادی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی...) و سطح تحلیل (ساختارگرایانه، عاملیت‌گرایانه) و... ارائه می‌شوند. رویکردهای فرهنگی از جمله تبیین‌هایی محسوب می‌شوند که به جهت توانایی‌شان در تبیین انقلاب، جایگاه مناقشه برانگیزی داشته‌اند. در این نوشتار سعی خواهد شد علل غفلت از متغیرهای فرهنگی در خانواده نظریه‌های انقلاب و نیز تأثیر جریان بازنگری فرهنگی در تبیین‌های انقلاب تا حد امکان مورد بررسی قرار گیرد.

رویکردهای مرتبط با انقلاب

الف) انواع رویکردهای فرهنگی

در قلمرو مطالعات انقلاب‌های اجتماعی، تبیین‌های فرهنگی، از منزلت و جایگاه ضعیفی برخوردارند. همان‌طور که اریک سلین بدان اشاره کرده ارزش عناصر فرهنگی، در تبیین انقلاب‌ها مانند جایگاه کودکی است در کنار سفره ساختارگرایی. کودکی معصوم که کسی متوجه حضورش نمی‌شود، مگر آن که خود مؤدبانه تقاضای غذا کند (سلین، ۱۳۸۲: ۱۶۸).

نظریه‌های مربوط به انقلاب، برخلاف نظریه‌های جامعه‌شناسی (به معنای خاص آن)، با فاصله زمانی اندکی به چرخش فرهنگی تن داده‌اند. با این حال، هنوز نمی‌توان با ضرس قاطع قایل به چنین

چرخشی در نظریه‌های انقلاب بود، زیرا هنوز سیطره نظریه‌های بالنسبه منطقی‌تر و منسجم‌تر ساختارگرایی در این قلمرو آشکار است.

تبیین‌های فرهنگی انقلاب (شاید) به واسطه تن ندادن سلطه به آن چه که کراولی از آن به عنوان امپریالیسم نظری تبیین‌های خالص جامعه‌شناختی یاد می‌کند، از دایره‌التفات و توجه نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی به دور مانده است. گذشته از تنگ‌نظری‌های معمول در نظریات جامعه‌شناسی انقلاب در مواجهه با عناصر فرهنگی، رویکرد فرهنگی هنوز به لحاظ مفهومی و رهیافت‌های نظری احتمالی واجد هویت دقیقی نمی‌باشد. بسیاری از رویکردهای بعضاً متفاوتی وجود دارند که ذیل این عنوان قرار گرفته‌اند بدون آن‌که توانسته باشند برای خود مشروعیت علمی فراهم کنند. این سرگردانی مفهومی، بدبینی اهالی این قلمرو پژوهشی را به آنچه که در اصطلاح تبیین‌های فرهنگی انقلاب نامیده می‌شود به خوبی نشان می‌دهد. اما صرف‌نظر از آن چه گذشت، در مورد ماهیت تبیین فرهنگی چه باید گفت؟ به عبارت دقیق‌تر تبیین فرهنگی (با فرض وجود آن) به چه معناست؟ و واجد چه خصوصیتی است؟ شاید تعریف موجز و کوتاه ویکام کراولی که خود از مخالفان چنین رویکردی است، موقتاً راهگشای ما در این نوشتار باشد. از نظر او، تبیین‌های فرهنگی:

«مجموعه‌ای از باورهای مشترک هستند که رفتار بشر را نظم می‌دهند. در این تعریف، مفهوم باورها معنای گسترده‌تری دارد که هم شامل عناصر معرفت‌شناختی و هم رهنمودهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی می‌شود. بدیهی است مرجع‌های نهادی مانند ایدئولوژی‌های سیاسی، قواعد هنجاری، خویشاوندی و باورهای مذهبی درباره امور مقدس و فوق‌طبیعی از زیر مجموعه‌های مسلم آن هستند (کراولی، ۱۳۸۲: ۶۴).

این تعریف بیش از آن‌که تعریف دقیقی از تبیین فرهنگی باشد، صرفاً مشخص‌کننده جغرافیای موضوعی آن و دلمشغولی‌های این حوزه مطالعاتی است. در این نوشتار بیش از آن‌که وارد یک مناقشه دیرپا (و شاید لاینحل) مفهومی و نظری شویم، در پی ارائه نوعی سنخ‌شناسی مفهومی از آن چه که می‌تواند معرف انواع تبیین‌های فرهنگی باشد، خواهیم بود. از همین‌رو چاره کار، تأمل و مذاقه در تعاریف و رویکردهایی است که تاکنون به این نام شهرت یافته‌اند.

رویکردهای فرهنگی در قلمرو مطالعات انقلاب را می‌بایست واکنشی دانست به آنچه که می‌تواند نام «غفلت فرهنگی» به خود گیرد. این غفلت نشأت گرفته از تمایل دیرپای جامعه‌شناسان به ارائه چارچوب‌های نظری مشخص، قانونمند و تجربی است. چیزی که بیشتر در قلمرو نظریه‌های ساختارگرایانه قابل احصاء است. شاید به همین علت می‌بایست برای شناخت رویکردهای فرهنگی با

استفاده از تقابلهای موجود، این رویکرد را توضیح داد تا در پرتو آن ماهیت سلبی تبیین‌های فرهنگی برای مان روشن گردد.

به طور معمول، تقابلهای رویکردهای فرهنگی در برابر گرایشهای ساختارگرایانه، در قالب دوگانه‌های زیر نمود می‌یابد.

جدول شماره ۱

رویکرد فرهنگی	رویکرد ساختاری
۱ تأکید بر بیش از اراده گرایانه «نخبگان، رهبران، روشنفکران (اندیشه‌ها) هانت (۱۹۸۴) سلین (۱۹۹۳) کلبرن (۱۹۹۶)	تأکید بر عناصر جبرگرایانه ساختارهای سیاسی، اقتصادی، طبقاتی اسکاچپول (۱۹۷۹) گودوین (۱۹۸۸)
۲ بررسی فرایندی و تاریخی انقلاب بریتون (۱۹۶۵) سیوول (۱۹۸۵) سویدلر (۱۹۸۶) هانت (۱۹۸۴)	نگاه به انقلاب به مثابه یک رخداد قانون‌مند به انقلاب «تعمیمی» اسکاچپول (۱۹۷۹) گلدستون (۱۹۹۱)
۳ تأکید بر عناصر تصادفی و موقتی در فرایند انقلاب سویدلر (۱۹۸۶) سیوول (۱۹۸۵) هانت (۱۹۸۴)	تأکید بر عناصر پایدار و بلندمدت ساختاری اسکاچپول (۱۹۷۹) گلدستون (۱۹۹۱)
۴ توجه به پیامدهای انقلاب (سیاست‌گذاری‌های سیاست‌مداران بعد از انقلاب) هانت (۱۹۸۴)	توجه به علل انقلاب اسکاچپول (۱۹۷۹) گلدستون (۱۹۹۱)
۵ نگرش عاملیت گرایانه سویدلر (۱۹۶۸) هانت (۱۹۶۴) کلبرن (۱۹۹۴)	ساختارگرایانه اسکاچپول (۱۹۷۹) گلدستون (۱۹۹۱)
۶ تأکید بر مولفه‌های خرد فرهنگی: خاطرات جمعی، نظام اسطوره‌ای، سیاست‌نمادین، معنویت سیاسی، باورهای فرهنگی ... هانت (۱۹۶۴-۱۹۸۶) سلین (۱۹۹۳) کلبرن (۱۹۹۶) سویدلر (۱۹۸۶) حاضری (۱۳۷۷) عشقی (۱۳۷۹) اخوان (۱۳۸۱)	تأکید بر متغیرهای کلان ساختاری: دولت، طبقات، ... اسکاچپول (۱۹۷۹) گلدستون (۱۹۹۱)

با تأمل در دوگانگی‌های فوق به خوبی می‌توان دریافت که تعریف مشخص و یگانه‌ای از تبیین‌های فرهنگی در این دوگانگی‌ها قابل احصاء نیست. زیرا در برخی از آن‌ها تداخل معنایی آشکاری وجود دارد (به عنوان مثال موارد (۵و۱) و (۳و۲)). اما همانطور که اشاره شد، هدف ما در این نوشتار به دست دادن یک تعریف نهایی از رویکرد فرهنگی نیست، بلکه نشان دادن انواع گوناگون آن است.

ب) چرخش فرهنگی

همان‌طور که دیده شد، رویکردهای فرهنگی به لحاظ زمینه‌های نظری و مفهومی، از منابع مختلف و معانی متفاوتی سرچشمه می‌گیرند. از همین‌رو کنار هم نهادن آن‌ها تحت عنوان کلی و مبهم تبیین‌های فرهنگی، راهی خطاست. در عوض می‌توان با تدقیق در مبانی نظری‌شان، منشأ شکل‌گیری آن‌ها را با تأکید بر مقوله چرخش فرهنگی روشن ساخت. اگر در پی روشن ساختن فرایند رسوخ آموزه‌های فرهنگی در عرصه نظریه‌های انقلاب باشیم، لاجرم باید از نخستین نظریه‌پردازان این قلمرو (گرامشی، آلتوسر و لوکاچ) یاد کنیم. چراکه ارجاع به سرچشمه‌های چرخش فرهنگی بدون در نظر گرفتن این نظریه‌پردازان بزرگ ناممکن است.

کیت نش، گرامشی (و سپس آلتوسر) را نقطه آغازین این چرخش قلمداد می‌کند (نش، ۱۳۸۲: ۲۵) و باومن، با استناد به شکسته شدن هیمنه توافق ارتدکس^۱ در قلمرو جامعه‌شناسی کلاسیک، نقطه آغازین چرخش فرهنگی را در آراء گارفینگل، شوتر و گافمن می‌داند که این خود متأثر از منابع فکری مقدمانی چون ویتگنشتاین، هایدگر، گادامر و گیرتر می‌باشد. از همین‌رو، باومن چنین چرخشی را متضمن حرکت از مبادی معرفت‌شناختی به سمت هستی‌شناسی [اجتماعی] می‌داند که در آن بیشتر به اشکال تأثیر دانش بر زندگی اجتماعی تأکید می‌شود تا به تمسک جستن به ظواهر زندگی برای درک علل واقعی اعتقاد (باومن، ۱۹۹۲: ۳۰). اما تا آنجا که به بحث ما مرتبط است، بازنگری فرهنگی در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی انقلاب، متأثر از منابع چندگانه اصلی زیر است:

۱- نظریه انتقادی؛

۲- فراساختارگرایی (فرانسه)؛

۳- جامعه‌شناسی فرهنگ (آمریکا)؛

۴- مطالعات فرهنگی

به نظر فوران، با اوج‌گیری جریانات چندگانه فوق، قلمرو مطالعات انقلاب بیش از پیش زمینه را برای **بازنگری فرهنگ** فراهم کرد (فوران، ۱۳۸۲: ۸-۲۶۷). اما نباید فراموش کرد این بازنگری به هیچ‌وجه معادل چرخش فراگیر فرهنگی در قلمرو جامعه‌شناسی (به معنای خاص آن) نیست. زیرا اگر در جامعه‌شناسی، چرخش فرهنگی بنیادهای نظری جامعه‌شناسی کلاسیک و نیز مبادی مابعدالطبیعی آن را به زیر سؤال برد، در حوزه مطالعات انقلاب، این بازنگری صرفاً متضمن توجه افزون‌تر به مقوله فرهنگ بوده است. از این‌رو نمی‌توان بازنگری فرهنگی را معادل همه جانبه رویکردهای

1. Orthodox Concus

فرهنگی بر رقبای بسی قوی‌تر ساختاری دانست. به همین دلیل فوران بازنگری فرهنگی در مطالعات انقلاب را در بردارنده موضوع ریشه‌های فرهنگی انقلاب‌ها و نقش نیروهای فرهنگی در شکل دادن پیامدهای انقلاب می‌داند (همان، ۲۶۸).

به نظر فوران در بازنگری فرهنگی:

هدف این است که ثابت کنیم در بررسی انقلاب‌ها توجه به اندیشه فرهنگ اجتناب‌ناپذیر است و در عین حال که می‌خواهیم این محور بحث را در چشم‌اندازی گسترده‌تر دنبال کنیم، از رد یک‌سویه مکاتب ساختارگرایی و اقتصادی سیاسی در نظریه‌پردازی انقلاب پرهیز کنیم (همان، ۲۶۸).

تأثیر مکاتب چندگانه فرهنگی (که در سطور قبلی بدان اشاره شد) در فرایند بازنگری فرهنگی، طبعاً تأثیری یکدست و مشخص نبوده است، چرا که نگرش‌های مرتبط با فرهنگ در قلمرو مطالعات انقلاب، خود را درست در اختیار یکی از چندگانه‌های یاد شده قرار نداده‌اند، بلکه برعکس می‌توان با ارجاع به نظریات و مکاتب فرهنگی شاهد اقتباس‌های جسته و گریخته و بعضاً دلخواهی و آزادانه بود که طرفداران این گرایش بدان تمسک جسته‌اند. اما در مجموع می‌توان سه گرایش عمده را در قلمرو رویکرد فرهنگی از یکدیگر تفکیک کرد. البته لازم به ذکر است که به هیچ‌وجه نمی‌توان نظریه‌پردازان ذیل آن را کاملاً متعهد به چارچوب آن دانست.

الف) رویکرد فرهنگ عامه

رویکرد فرهنگ عامه، تعریفی خاص از تبیین فرهنگی است. زیرا این رویکرد دقیقاً از جهاتی همان «گم‌شده» قلمرو مطالعات انقلاب محسوب می‌شود. مراد از فرهنگ عامه در این نوشتار چیزی جز تأمل و تدقیق در مناسبات اجتماعی فرهنگی مردم در فرایند زندگی روزمره نیست. فرهنگ عامه به تعبیری نگاه از نزدیک‌ترین فاصله به تعاملات فی‌مابین کنشگران اجتماعی است. اما آنچه که در حوزه جامعه‌شناسی انقلاب در پی آنیم، باورها، نمادها، خاطرات جمعی، ارزش‌ها و هنجارهایی است که از دل آن کنش انقلابی شکل می‌گیرد. به دیگر سخن، در قلمرو نظریه‌های انقلاب، هدف رویکرد فرهنگ عامه رسوخ به جهان فرهنگی مردمانی است که منبع اصلی انگیزش‌های سیاسی را تشکیل می‌دهد (سلین، ۱۹۹۳؛ سویدلر، ۱۹۸۶؛ کلرن، ۱۹۹۶).

این نگرش فرهنگی از دو جهت به مقابله با بینش پرطرفدار ساختارگرایی برخواست. نخست، تکیه این رهیافت بر عناصر فرهنگی، ذهنی و به ظاهر سستی بوده است که از سوی طرفداران ساختارگرایی چون اسکاچپول (۱۹۷۹) و گلدستون (۱۹۹۱) به دیده تحقیر نگریسته شده است. کروالی در بهترین حالت، تکیه بر متغیرهای فرهنگی را در مقام عناصر تبیین‌گر، موجد شکل‌گیری یک تک‌نگاری تاریخی می‌دانست که در آن هر تبیین فرهنگی، در نوع خود یک مورد خاص و نمونه

تاریخی بی‌بدیل محسوب می‌گردد. منحصر به فرد دانستن این عناصر نهایتاً به زبان منطقی همانی می‌شود که کروالی آن را در قالب معادله ($n=1$) نشان می‌دهد (کروالی، ۱۳۸۲: ۹۲). معادله‌ای که اگر چه یک نمونه ناب روایی و فرایندی را به نمایش می‌گذارد، اما با تمام دقت مندرج در آن فاقد یک بنیان نظری عام و به تعبیری **تعمیمی / جامعه‌شناختی** است. به هر جهت، اگر وظیفه جامعه‌شناسی (انقلاب) یافتن قوانین عام (در فهم علی رخداد انقلاب) است، این شکل از تبیین فرهنگی به دلایل فراهم نکردن زمینه‌های یک تبیین جامع و تعمیمی (بنا به دلایلی که بدان اشاره شد) چندان مورد توجه جامعه‌شناسان قرار نگرفته است. پژوهش‌هایی از این دست بیشتر به کنکاش مردم‌شناختی ژرف‌کاوانه و یا نوعی روایت‌پردازی تاریخی شباهت دارد.

واکنش دیگر ساختارگرایان به طرفداران رویکرد فرهنگی، نگرش عاملیت‌گرایانه آن‌ها به تحولات انقلابی است. موضوعی که بیش از هر چیز مورد انتقاد ساختارگرایان متعصبی چون اسکاچپول قرار گرفته است. به هر جهت، تأکید بر نقش رهبران، جریان‌های فکری، آگاهی‌کنشگران در فرایند انقلاب، در حکم نقض مهم‌ترین اصل اسکاچپول (**انقلاب‌ها به وجود نمی‌آیند بلکه اتفاق می‌افتند**) در نظریه ساختارگرایانه اوست؛ اصلی که او از نیای فکری خود وندل فیلیپس وام گرفته بود.

سماجت ساختارگرایانه اسکاچپول مانع از آن شده است که بدان چه خود روزگاری با لحن تحقیرآمیز **عناصر بی‌هدف و سرگردان** می‌نامید، **وقعی بگذارد (اسکاچپول، ۱۹۷۹: ۸۶)**.

در هر حال، از نظر ساختارگرایانی که مبنای نظری‌شان بر قواعد علی و نظم‌های بنیادین و ثابت استوار است، پذیرش چنین متغیرهای فرهنگی آشفته‌سازی، در حکم پشت پا زدن به اصولی است که در هسته سخت رویکرد ساختاری جا خوش کرده است. از همین رو تقابلی دیدنی بین ساختارگرایان نسل جدید (کروالی، گلدستون، اسکاچپول، گودوین) در برابر طرفداران رویکرد فرهنگی (کلبرن، سلبین سویدلر، سیول، هانت) به وجود آمده است.

(ب) رویکرد فرهنگی ساختارگرایانه (چارچوب فرهنگی)

رویکرد ساختاری به فرهنگ را می‌بایست نقطه مماس و از معدود نقاط مشترکی دانست که بین رویکردهای فرهنگی و تبیین‌های ساختارگرایانه وجود دارد. چرا که در هر دو شکل از این دو نوع تبیین، فرهنگ عنصر تعیین‌کننده و معیار آن است. اما ناگفته پیداست که تبیین فرهنگی از نوع ساختاری آن بیشتر به رهیافت ساختارگرایانه و مفروضات نظری آن‌ها نزدیک است. فرهنگ از این منظر، به سطوح کلانی از واقعیت اجتماعی اشاره دارد که عملاً دربردارنده و تعیین‌کننده تمامی عناصر دیگر نظام اجتماعی است. این نوع تبیین با فاصله گرفتن از عناصر خرد فرهنگی نظیر خاطرات جمعی،

سیاست نمادین، کاربرد اسطوره‌ها، آگاهی کنشگران اجتماعی، نقش رهبران و روشنفکران و ... عملاً پرداختی جبرگرایانه و ساختاری از تحولات اجتماعی ارائه می‌دهد. در این نوع تبیین (که کمتر از آن به عنوان شکلی از تبیین‌های فرهنگی یاد می‌شود)، کنشگران اجتماعی تابعی از تحولات کلانی هستند که در نظام ارزشی، نظم اخلاقی، نظام اعتقادی و ... به وجود می‌آید. ساختار فرهنگی (به عنوان عنصر تعیین‌کننده انقلاب) از این منظر بسیار به تعریف سیستمی آن نزدیک است. این تعبیر از فرهنگ، عملاً نشان‌دهنده تداوم سنت دورکیمی و بعدها پارسونزی از فرهنگ است و به تعبیر جامعه‌شناسانی چون نوربرت ویلی (۱۹۹۸) از فرهنگ (و به تعبیر ریتزر واقعیت‌های کلان ذهنی) نزدیک است. زیرا در همه موارد یاد شده، فرهنگ ماهیتی کلان و در عین حال ذهنی (البته نه به معنای سویژکتیو) دارد. این نوع نگرش به فرهنگ بعدها از طریق جامعه‌شناسان پارسونزی، نظیر چالمرز، هانتینگتون و اسملسر وارد قلمرو مطالعات جامعه‌شناسی انقلاب شد.

نگرش ساختاری به فرهنگ و یا به تعبیر فوران (۲۲:۱۳۸۲)، چارچوب رویکرد فرهنگی، دریچه‌ای است برای آن دسته از نظریه‌پردازانی که نگرش «خرد» به عناصر فرهنگی را نادیده گرفته و حاضر به پذیرش مخاطراتی نیستند که طرفداران این رویکرد را تبدیل به عناصر ناشناس غربیه مشکوک کرده است. از همین رو، با تفسیری ساختارگرایانه، در پی نشان دادن وفاداری خود به آموزه‌های ارتدکس جامعه هستند. اما از سوی دیگر، نگرش ساختاری دستاویز کسانی چون اسکاچپول (۱۹۷۹)، فرهی (۱۹۸۸) و جف گودوین (۱۹۸۸) نیز قرار گرفته است. همان‌هایی که در پی موج سهمگین بازنگری فرهنگی (خاصه بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران)، می‌بایست آیین مقدس خود را ترک نموده و یا تعدیلاتی در آن به وجود آورند؛ که البته راه دوم را انتخاب کردند. به هر جهت، هر دو نحله یاد شده بر آن بودند تا مفهوم سست فرهنگ و عناصر مندرج در آن را تا حد امکان با ملاحظات ساختارگرایانه همسو کرده و در خدمت تئوری‌های نظم‌گرایانه خود درآورند. تا آنجا که به اسکاچپول مربوط می‌شود، انقلاب اسلامی به مثابه یک واقعیت، با اغلب مفروضات نظری او در تضاد بود. از نظر اسکاچپول (و همراهانش)، هیچ حادثه‌ای مانند انقلاب اسلامی نمی‌توانست غافلگیرکننده و پریشان‌کننده باشد. رخدادی که تصادفاً به لحاظ تاریخی مصادف بود با چاپ اثر کلاسیک او (دولت و انقلاب‌های اجتماعی). اسکاچپول بعد از شوک وارده، عقب‌نشینی و اظهارات پوزش‌خواهانه‌اش^۱ در باب انقلاب اسلامی، فرصت دیگری می‌خواست که بار دیگر نظریه خود را با

۱. اسکاچپول بعد از وقوع انقلاب اسلامی اعتراف کرد این انقلاب یک رخداد و فرایند آگاهانه‌ای بوده است که به واسطه جنبه‌های ارادی آن با نظریه جبرگرایانه او در تعارض است (برای اطلاعات بیشتر نک به مقاله دیدگاه اسکاچپول و رهبری در انقلاب ایران (ناصر هادیان) و نظریه اسکاچپول و انقلاب ایران (فریده فرهی) فصلنامه متین شماره ۱ (۱۳۷۷).

عنایت به رخدادهای انقلاب اسلامی ترمیم کند. نسخه جدید نظریه او مستلزم برداشتی خاص از فرهنگ بود. اسکاچپول برای حل بحران نظری شکل گرفته، بر آن شد تعریف جدیدی از فرهنگ ارائه کند، تعریفی که مغایرتی با اصول ساختارگرایانه و جبرگرایانه نداشته باشد. اسکاچپول با تمایز قایل شدن بین مولفه‌های شخصی فرهنگی (ابعاد فردی و خرد) و پدیدارهای کلان و ساختاری فرهنگ (ابعاد ساختاری فرهنگ) تمایل خود را برای در نظر گرفتن مولفه‌های ساختاری فرهنگ در نظریه‌اش آشکار می‌سازد. به نظر او می‌بایست:

بین گویه‌های فرهنگی متفاوت و گروه‌های مختلف مردم با توجه به غیرشخصی بودن و دیربندی آن‌ها و آرمان‌های آگاهانه پردازش شده‌ای که به وسیله کنشگران سیاسی مشخص و برای رسیدن به هدف‌های ویژه‌ای به کار گرفته می‌شود، تمایز قایل شد (اسکاچپول، ۱۹۸۵: ۹۶).

آنچه در این سطور نمایان می‌شود، تاکید اسکاچپول به تفسیر ساختارگرایانه از فرهنگ است. به دیگر سخن، اسکاچپول با پذیرش نقش عناصر فرهنگی (اما در ابعاد ساختاری آن) از دام عناصر خرد فرهنگی (که نظریه قبلی او را به چالش کشیده بود) رهایی می‌یابد.

و به این ترتیب، فراز و فرود و تزلزلی که در نظریه دولت-محور اسکاچپول در مواجهه با انقلاب اسلامی به وجود آمده بود، با چرخشی عمده در تفسیر ساختارگرایانه او به ثباتی مجدد رسید. از همین روست که بعدها اسکاچپول نوعی تفسیر ساختارگرایانه در تبیین انقلاب اسلامی ایران (به عنوان بزرگترین منبع بحران‌ساز نظریه‌اش) ارائه می‌کند که در واقع نوعی تبیین تلفیقی از عناصر ساختارگرایانه ذهنی و عینی است. رویکردی که کمک می‌کند اسکاچپول پا از حریم ساختارگرایی بیرون نهد باشد.^۱

ج) رویکرد گفتمانی

رویکرد گفتمانی در بین خانواده تبیین‌های فرهنگی تاکنون اقبال چندانی نیافته است و به طور معمول علاقمندان به رویکرد فرهنگی ترجیحاً خود را سرگرم انبوهی از موضوعات فرهنگی مناسب

۲. اسکاچپول در مقاله دولت رانتی و اسلام شیعی در انقلاب ایران (۱۹۸۲)، با تاکید بر استقلال نسبی بازار تهران (که خود آن را طبقه غالب می‌نامید) و نیز سنت دیرپای مذهب شیعه که به صورت ساختاری در اعتقادات مردم ایران ریشه دوانده، فروپاشی حکومت سلطنتی را محصول این دو عنصر ساختاری می‌بیند. با کمی تأمل می‌توان فهمید چگونه اسکاچپول با یک تعبیر ساختاری از مذهب شیعه و بازار تهران رخدادهای واقعیات مربوط به انقلاب اسلامی را با نظریه ساختارگرایانه خود منطبق می‌کند. البته این ساده‌سازی از چشمان شاگرد ایرانی او فریده فرهی (۱۹۷۹) دور نمانده است. فرهی با تغییراتی در نظریه اسکاچپول و تلفیق آن با نظریه وابستگی و انطباق آن با واقعیت جامعه ایرانی برخی از سوءتعبیرهای اسکاچپول را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

حال مطالعات فرهنگی، نظیر خاطرات جمعی اسطوره‌های سیاسی، نظام نمادین و ... کرده‌اند. رویکرد گفتمانی، به دنبال آن است که عناصری را که رویکرد فرهنگ عامه به صورت ایستا و موردی بررسی می‌کند به صورت دینامیک و پویا به تصویر کشد. گو این که در رویکرد گفتمانی فرض بر آن است که خرده فرهنگ‌های سیاسی موجود در یک جامعه به صورت بالقوه قادر به تولید انگیزش‌های انقلابی نخواهند بود، بلکه می‌بایست طی فرایندی (همان فرایندی که نظریه گفتمانی درصدد توضیح آن است) تبدیل به ایدئولوژی انقلابی شوند. از یک نظر، می‌بایست رویکرد گفتمانی را به نوعی جزئی از خانواده بزرگتر رویکرد فرهنگ عامه دانست. زیرا حتی فوران در مقدمه کتاب خود، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، نظریه خود را جزئی از آن چیزی می‌داند که ما آن را فرهنگ عامه و خود از آن به عنوان مطالعات فرهنگی یاد می‌کند (فوران، ۱۳۸۲: ۲۲).

در این رویکرد، عناصری که در خدمت تبیین گفتمانی انقلاب‌ها به کار می‌روند، دقیقاً همان‌هایی هستند که دستمایه رویکرد مطالعات فرهنگی (و یا به تعبیر ما در این نوشتار فرهنگ عامه) قرار می‌گیرند. با این تفاوت که رویکرد گفتمانی به دنبال توضیح آن است که طی چه فرایندی مفردات فرهنگی تبدیل به یک گفتمان انقلابی واضح و مشخص می‌شود. اساساً آن چه مدنظر طرفداران این رویکرد است (فوران ۱۹۹۶)، حاضری (۱۳۷۷)، اخوان (۱۳۸۱). تبیین دینامیک و به تعبیر جامعه‌شناختی‌تر، توضیح فرایند برساختن^۱ ایدئولوژی انقلابی از همان مولفه‌های خرد فرهنگی است. زیرا همان طور که طرفداران این رویکرد صریحاً یا تلویحاً بدان اشاره داشته‌اند، نمی‌توان صرفاً وجود مجموعه‌ای از عناصر «فرهنگی - سیاسی» را که در حکم مصالح خام کنش سیاسی هستند، برانگیزاننده حرکت جمعی و انقلابی دانست. مصالحی که ممکن است از دیرباز وجود داشته‌اند اما ضرورتاً منجر به کنش سیاسی نشده‌اند. به عبارت دیگر، هدف این نوع تبیین چیدمان منطقی از عناصر خرد فرهنگی است که در نهایت بازگو کننده یک مکانیزم علی معطوف به انقلاب است.

از یک زاویه دیگر، نظریه گفتمانی را باید نوعی رویکرد پیوستاری و تلفیقی در حوزه جامعه‌شناسی دانست. چرا که هدف این نظریه مانند آن چه که پدیدارشناسانی مانند شوتر و نیز برگر و لاکمن در پی آن بودند، توضیح فرایند خلق واقعیت اجتماعی کلان، از طریق ذهنیت‌های خرد اجتماعی است. به دیگر سخن، در این جا ماهیت تبیین مستلزم نوعی بینش سازه‌گرایانه تلویحی است که نشان می‌دهد ذهنیت کنشگران چگونه در پیوند با یکدیگر خالق یک نظم کلان و پویای اجتماعی جدید (نظم سیاسی بعد از انقلاب) خواهد شد.

د) انقلاب اسلامی و بازنگری فرهنگی

برای طرفداران رویکرد فرهنگی که حاشیه‌نشینان قلمرو مطالعات انقلاب محسوب می‌شدند، انقلاب ایران رخداد خجسته‌ای است که برای آن‌ها خان‌رنگینی را گسترانیده که مملو از نشانگان و نمادهای فرهنگی است و دقیقاً اثبات‌کننده این جمله سوزان یاناس می‌باشد که «کنشگران انسانی پیک ساده ساختارها نیستند بلکه به وجود آورنده آن‌ها نیز هستند». از ثمرات این انقلاب برای طرفداران بازنگری فرهنگی همین بس که سرسخت‌ترین خصم ساختارگرایشان (اسکاچپول) از اریکه ضد فرهنگی خود پایین آمده و همان‌هایی را که روزی «بی‌هدف‌هایی در سطح کلان» می‌نامید (منظور عناصر ارادی و فکری)، عناصری تأثیرگذار تعبیر کرد که نقش‌شان در نظریه ساختارگرایانه او نادیده گرفته شده بود (اسکاچپول، ۱۹۸۲). از همان بدو پیروزی انقلاب، این رخداد اجتماعی غیرمترقبه مورد توجه پژوهشگران اجتماعی دنیا قرار گرفت. موجی از تبیین‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نخبه‌گرایانه و ... در پی توضیح و تبیین این واقعه برآمدند. اما در این میان، اقبال تبیین‌های فرهنگی، بسیار بیشتر از اشکال دیگر تبیین‌های انقلاب بود. چه حتی سرسخت‌ترین طرفداران نگرش ساختارگرایانه و حتی پیروان اندیشه مارکسیستی را بر آن داشت تا به نقش عناصر فرهنگی/دینی در این انقلاب اذعان نمایند. به همین خاطر عجیب نیست که حجم انبوهی از تبیین‌های مربوط به انقلاب اسلامی، از جنس تبیین‌های فرهنگی (یا تلفیقی از آن با دیگر اشکال تبیین‌ها) می‌باشد.

با توجه به آن چه که در مورد رویکردهای فرهنگی گفته شد، می‌توان تبیین‌های فرهنگی انقلاب اسلامی را نیز با اندکی تغییر مطابق با مدل‌های سه‌گانه یاد شده (مدل فرهنگ عامه، چارچوب فرهنگی، گفتمانی) برشمرد که در سطور زیر بدان پرداخته خواهد شد.

الف) مدل فرهنگ عامه

این مدل از تبیین که شاید بتوان آن را معنای خاص تبیین‌های فرهنگی نیز دانست، بیشترین طرفدار را در میان پژوهشگران این حوزه داشته است. تقریرات پیر دیگارد (۱۳۷۷)، مانوئل کاستلز (۱۳۸۰)، مایکل فیشر (۱۹۸۰)، لیلی عشقی (۱۳۷۹)، میشل فوکو (۱۳۷۸)^۱، از جمله پژوهش‌های است که در این حوزه صورت گرفته است. تأثیر مکتب فرهنگی فرانسه بر این گروه کاملاً آشکار است.^۲ طرفداران این گونه از تبیین‌های فرهنگی، عوامل زیر را علت اصلی انقلاب می‌دانند:

۱. از دیگر پژوهشگران این حوزه عبارتند از: حسین حسینی، مری آن براکت، کریستین ژامبه، جیمز بیل، روز گرگوری، حامد الگار، بنو عزیز، مری هگلند، کریستین برومژه، عادل فردوس، نوشین یآوری، آصف حسین.
۲. جالب آن که پژوهشگران اصلی این حوزه از مطالعات فرهنگی (فرهنگ عامه) اغلب با ایرانیان تحصیل کرده در فرانسه هستند (لیلی عشقی، خسرو خاور، مهدی عابدی) و یا آن‌که اغلب خود ملیت فرانسوی دارند. فوکو، الیویه روا و دیگارد از آن جمله‌اند.

- ۱- بازیابی و بازاندیشی در نظام معانی و خاطرات جمعی؛
- ۲- سیاست نمادین، کاربرد سمبلیک اسطوره‌ها؛
- ۳- اختلاف کارآمد بین نخبگان مذهبی؛
- ۴- چالش‌های هویتی ایرانیان با هویت غربی؛
- ۵- شخصیت کاریزماتیک رهبر انقلاب.

ب) رویکرد گفتمانی

همان‌طور که در سطور قبل بدان اشاره شد، رویکرد گفتمانی ماهیتاً چیزی جز رهیافت مطالعات فرهنگی (که در این متن فرهنگ عامه نامیده شده) نیست، جز آن که در این رهیافت هدف آن است که مکانیزم علی تبدیل منابع فرهنگی به انگیزش‌های کنش انقلابی شرح داده شود. چرا که فرض اصلی طرفداران این رویکرد آن است که وجود بالقوه منابع فرهنگی، ضرورتاً منجر به شکل‌گیری یک حرکت سیاسی نخواهد شد و این مهم مستلزم نوعی فرایند مشخص فرهنگ‌سازی سیاسی است که منجر به شکل‌گیری گفتمان انقلابی خواهد شد. در واقع، رویکرد گفتمانی را می‌بایست شکل‌گیری نسلی از تبیین‌های فرهنگی دانست که با فاصله گرفتن از تفاسیر شتاب‌زده دهه‌های نخستین انقلاب به وجود آمدند. تبیین‌هایی که صرفاً بر ابعاد فرهنگی انقلاب اشاره داشتند بی‌آنکه مکانیزم علی آن را در یک پیوستار منطقی توضیح دهند. تبیین جان‌فوران و تأکید او بر مقوله شکل‌گیری فرهنگ مقاومت و نیز تبیین‌های پژوهشگرانی چون علی محمد حاضری (۱۳۷۷)، منصور معدل (۱۳۸۲) و حمیدرضا اخوان (۱۳۸۱)، در این مجموعه جای می‌گیرند. در مجموع، این شکل از تبیین فرهنگی به دنبال توضیح فرایندی است که طی آن یک گفتمان انقلابی کارآمد توسط نخبگان (عموماً روحانیون و روشنفکران) در برابر رژیم و سایر گفتمان‌ها شکل گرفت و در نهایت بر رژیم و سایر گفتمان‌ها غلبه کرد.

ج) چارچوب فرهنگی

در این شکل از تبیین‌ها، فرهنگ اساساً ماهیتی ساختاری داشته و به هیچ روی ماهیتی ارادی و آگاهانه ندارد. در واقع فرهنگ کلیتی است که عناصر زیرین خود (کنشگران) را تحت انقیاد دارد. همان‌طور که در سطور پیشین به آن اشاره شد، تلاش اسکاچپول برای فرار از معضلات نظری پیش آمده (در مواجهه با انقلاب اسلامی) تفسیری ساختاری از فرهنگ (شیعه) بود تا به نحوی از مشکلات پیش آمده خلاصی یابد. اما در این بخش لازم است گونه‌ای دیگر از رویکرد فرهنگی را نشان دهیم که به هیچ روی نگاه ابزاری به فرهنگ ندارد، بلکه بر اساس آن فرهنگ به مثابه نظام ارزشی و معنایی، تعیین‌کننده تمامی ساخت‌های اجتماعی دیگر (سیاست، اقتصاد، ...) است. این رویکرد که در این

نوشتار آن را اجماع ارزشی نام می‌نهم، آشکارا متأثر از بیش ساختارگرایانه ذهنی - فرهنگی دورکیم است. صرف‌نظر از کسانی چون پارکر (۱۳۸۳) که بر این باورند ساختارگرایی مدنظر دورکیم و پارسونز در نوع خود رویکردی عینی محسوب می‌شود، به نظر می‌رسد تفسیر نظریه‌پردازانی چون ریتزر (۱۳۷۴) از فرهنگ به مثابه نظام ارزشی کلان، نظم اخلاقی و واقعیت‌های غایی، به واقعیت نزدیک‌تر باشد. از همین رو هر گونه تحول و تغییر در این ساخت (فرهنگی / ارزشی) منجر به شکل‌گیری بحران (انقلاب) و آشوب اجتماعی خواهد شد.^۱

ثوری‌های انقلاب در این حوزه عموماً متأثر از بیش (خرد و کلان) دورکیمی هستند.^۲ اما تا آنجا که به انقلاب ایران مربوط می‌شود، چنین تبیین‌های کلان فرهنگی به ندرت ارائه شده‌اند.

تبیین افسانه نجم‌آبادی (۱۳۷۷) (بازگشت به اسلام: از مدرنیسم به نظم اخلاقی) و حمید عنایت (انقلاب اسلامی: مذهب در قالب ایدئولوژی سیاسی)، در این مجموعه جای می‌گیرند.^۳ عموماً در این نوع تبیین‌ها علت انقلاب اسلامی را فروپاشی نظم اخلاقی و اجماع ارزشی می‌دانند که در واکنش به فرایند مدرنیزاسیون (و به تبع آن سکولاریزاسیون جامعه) رخ داده است. جالب آن که در تمامی موارد ارائه شده از این نوع تبیین (توسط حمید عنایت، افسانه نجم‌آبادی، ادوارد تریاکیان)، انقلاب اسلامی نوعی جوشش عظیم اخلاقی و دینی متصور شده است که ماحصل آن شکل‌گیری نظم نوین اخلاقی و اجماع ارزشی جدید است. در واقع، در این نوع تبیین نه تنها انقلاب به عنوان یک آسیب اجتماعی فرض نشده است، بلکه بالعکس از آن به عنوان نظم اخلاقی جدید و کارآمدی یاد می‌شود که جایگزین شرایط بحرانی و آنومیک سابق شده است.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که در سطور فوق بدان اشاره شد، تبیین‌های فرهنگی به رغم توجه اندکی که به آن‌ها می‌شود، دارای تنوع و گوناگونی نسبتاً قابل توجهی هستند. تنوعی که به طور معمول در پرتو تنگ نظری‌های موجود در باب تبیین‌های فرهنگی، نادیده گرفته می‌شود. در این نوشتار سعی شد انواع

۱. در این نگرش به طور معمول تحولات سریع و عمیق اجتماعی (نظیر انقلاب) نوعی آسیب اجتماعی تلقی می‌شوند که با بیش محافظه‌کارانه و نظم - محور طرفداران ساختی - کارکردی در تضاد است.

۲. نظریه جامعه توده‌ای آرنت، هاوزر، لوبون (خرد دورکیمی) و فروپاشی اجماع ارزشی مد نظر چالمرز جانسون (کلان دورکیمی) در این خانواده جای می‌گیرند.

۳. اشاره بسیار کوتاه ادوارد تریاکیان در مقاله «اشکال نخستین حیات مذهبی: دورکیم چونان کتاب مکاشفه»، از جهاتی متعلق به همین خانواده از تبیین‌های فرهنگی است.

تبیین‌های فرهنگی معرفی شده و ریشه‌های نظری آن‌ها در قلمرو علم جامعه‌شناسی نشان داده شود. در مرحله بعد سعی شد مطابق با همان دسته‌بندی سه‌گانه، انواع تبیین‌های فرهنگی که در باب انقلاب اسلامی ارائه شده است را معرفی کنیم. ماحصل این تقسیم‌بندی در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول شماره ۲.

انواع رویکردهای فرهنگی (عام)	مشخصات	شخصیت‌ها	انواع تبیین‌های فرهنگی انقلاب اسلامی (خاص)	مشخصات	شخصیت‌ها
رویکرد فرهنگی (مطالعات فرهنگی)	- تاکید بر عناصر نمادین، بازیابی معانی، خاطرات جمعی، کاربرد سمبلیک اسطوره‌ها، رهبری کارزماتیک	اریک سلین، لین هانت، سیوول، سوئیدلر، بریسک کلرن.	رویکرد فرهنگ عامه (مطالعات فرهنگی)	- کاربرد سمبولیک اسطوره‌های مذهبی در فرایند انقلاب و بازیابی معانی آن در قالب نمادهای انقلابی در مناسک و آیین‌های مذهبی، وجود رهبری کارزماتیک، نقش خاطرات جمعی، اقوال روزمره، جوک‌ها در فرایند انقلاب	پیر دیگارد، میشل فوکو، مایکل فیشر، مانوئل کاستلز، لیلی عشقی، نوشین یآوری، الویه روا
چارچوب فرهنگی (اجماع ارزشی)	تاکید بر فروپاشی نظم اخلاقی، تضییع وجدان جمعی و نظام ارزشی	مک دانیل، اسکات، والتون، جانسون	چارچوب فرهنگی (اجماع ارزشی)	- تاکید بر بحران ارزشی به وجود آمده در دوران شاه در قالب برنامه‌های نوسازی، از هم گسیختگی نظم اخلاقی و تلاش و جوشش جمعی برای ایجاد یک نظم اخلاقی جدید برای رفع بحران ناپهنجاری اجتماعی	حمید عنایت، افسانه نجم آبادی، ادوارد تریاکیان
رویکرد گفتمانی (ایدئولوژیک)	- تاکید بر فرایند شکل‌گیری یک گفتمان انقلابی (به منظور نفی وضعیت موجود و ایجاد انگیزه‌های لازم جهت کنش انقلابی).	جان فوران، منصور معدل	رویکرد گفتمانی (ایدئولوژیک)	- شکل‌گیری یک گفتمان مذهبی و سیاسی به منظور مبارزه با رژیم شاه، تحول معرفتی در مذهب شیعه، شکل‌گیری یک گفتمان غالب اسلامی، شمیعی در برابر گفتمان‌های غربی (سوسیالیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم)	جان فوران، منصور معدل، اخوان مفرد، علی محمد حاضری

همان‌طور که در جدول بالا ملاحظه می‌شود، می‌توان به خوبی تاثیر تحولات نظری موجود در سطح تئوری‌های انقلاب را در اشکال سه‌گانه تبیین‌های فرهنگی انقلاب اسلامی مشاهده کرد. اگرچه این نوع تئوریه‌ها در کل به صورت بالقوه از سوی برخی طرفداران رویکرد فرهنگی پیشنهاد و مطرح شده بود، اما توجه چندانی به آن‌ها نمی‌شده است. اساساً مولفه‌های فرهنگی به مثابه عناصر سیست و مبهمی در نظر گرفته می‌شد که در بهترین شرایط می‌بایست آن‌ها را در خدمت یک روایت تاریخی/تفریدی قرار داد. صرف‌نظر از برخی مباحث نظری دانشگاهی (که قطعاً بی‌ارتباط با تحولات اجتماعی چند دهه اخیر نیست)، تا آنجا که مربوط به حوزه تئوری‌های انقلاب است، مهمترین رخداد تاثیرگذار بر چرخش فرهنگی، بدون شک انقلاب اسلامی و ابعاد برجسته فرهنگی آن است. یقیناً توجه

بسیاری از بزرگان جامعه‌شناسی به انقلاب اسلامی و تقریرات آن‌ها در باب این مساله تاثیرگذار بوده است. آراء میشل فوکو و یا آنتونی گیدنز(که هر دو از تاثیرگذارترین شخصیت‌های تحولات اخیر نظریه اجتماعی محسوب می‌شوند) در باب انقلاب اسلامی علاوه بر اهمیت این رخداد، مبین تاثیرگذاری انقلاب اسلامی به مثابه یک واقعیت در نظریه‌های اجتماعی است.

منابع

- اخوان، مفرد حمیدرضا (۱۳۸۱) *ایدئولوژی انقلاب ایران*، تهران: انتشارات پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۷۶) *دولت‌ها و انقلاب اجتماعی*، ترجمه: سیدمجتبی روشن تن، تهران: سروش
- الگار، حامد (بی تا) *ایران و انقلاب اسلامی*، انتشارات سپاه پاسداران.
- پارکر، جان (۱۳۸۳) *ساختاربندهی*، ترجمه: امیرعباس سعیدی پور، تهران: انتشارات آشیان.
- تریاکیان، ادوارد (۱۳۸۳) *اشکال نخستین حیات مذهبی: دورکیم چونان کتاب مکاشفه*، ترجمه: غلام‌عباس توسلی، تهران: نشر قومس.
- حاضری، علی محمد (۱۳۷۷) "فرایند بالندگی ایدئولوژی انقلاب اسلامی"، *متین*، شماره ۱، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- خرمشاد، محمدباقر (۱۳۷۷) "فوکو و انقلاب ایران"، *متین*، شماره ۱، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- دیگارد، ژان پیر، برنارد هوکار و یان ریشار (۱۳۷۷) *ایران در قرن بیستم*، ترجمه: عبدالرضا مهدوی، تهران: نشر البرز.
- ریترز، جورج (۱۳۷۴) *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سعید، بابی (۱۳۷۹) *هراس بنیادین*، ترجمه: موسی عنبری و غلامرضا جمشیدیها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سلین، اریک (۱۳۸۲) *انقلاب در جهان واقعی، بازنگری کارگزاری و فرهنگ*، در *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، جان فوران*، تهران: نشر نی.
- عشقی، لیلی (۱۳۷۹) *زمانی بین زمان‌ها*، ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگ و هنر و ارتباطات.
- عنایت، حمید (۱۳۷۷) *انقلاب اسلامی: مذهب در قالب ایدئولوژی سیاسی*، ترجمه: امیرسعید الهی، تهران: اطلاعات سیاسی اقتصادی.

- فوران، جان (۱۳۸۲) گفتمان و نیروهای اجتماعی: نقش فرهنگ در بازشناسی انقلاب‌ها در نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه: فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- فرهی، فریده (۱۳۷۷) "نظریه اسکاچپول و انقلاب اسلامی"، متین، شماره ۱، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- فوران، جان (۱۳۷۷) مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸) ایرانی‌ها چه رویایی در سردارند، ترجمه: حسین معصومی‌همدانی، تهران: انتشارات هرمس.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) عصر اطلاعات: قدرت هويت، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- کراولی، تیموتی ویکام (۱۳۸۲) نظریه‌پردازی ساختاری و شقوق مختلف آن در نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه: فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- معدل، منصور (۱۳۸۲) طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب، ترجمه: محمدسالار کسرابی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مهرآیین، مصطفی (۱۳۷۹) مطالعه و ارزیابی تبیین‌های فرهنگی انقلاب اسلامی ایران، تهران: دانشگاه تربیت مدرس
- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۷۷) "بازگشت به اسلام: از مدرنیسم به نظم اخلاقی"، ترجمه عباس کشاورز، متین، شماره ۱، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- هادیان، ناصر (۱۳۷۷) "دیدگاه اسکاچپول و رهبری در انقلاب اسلامی ایران"، متین، شماره ۱، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- نش، کیت (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- Bauman, Z. (1992) Intimation of postmodernity .routledge.london
- Collburn, F. (1996) The rogue of revolution in poor countries (Princeton: University press).
- Frahi, F. (1988) state Disintegration and urben-Based Revolutionary crises; A comparative Analysis of Iran and Nicaragua in Compavative political Studies and univercity of Illinois press 1990
- Fischer, Micheal (1980) from Religiovs Dipute to Revoloution, Harvard university press.
- Fischer, Micheal & abedi, mehdi (1994) Debaiting muslims. The university of wisconsin.
- Goldtone, J. (1991) Revolution and Rebellion in the early modern world. Berkely and losAngeles university of California press.

- Goodwin, J. (1988) State and Revolution in the third world :a comparative Analysis.ph .D dissertation, Harvard University.
- Hunt, Lynn (1984) Politics, Culture, and class in The French Revolution (Berkeley: university of California press)
- Jones Susan ne (1991) the Battler for Guatemala: Rebels, Death Squads, and U.S Power.Buoldet:Westview press.
- Skocpol, Theda (1979) State and social Revolutions. A Comparative analysis of france, Russia and china (Cambride univercity press)
- Skocpol, Theda (1982) Rentier State and Shia Islam in The Iranian Revolution in Theory and Society.
- Skocpal, Theda (1985) Cultural Idioms and Political Ideologies in the Revolutionary Reconstruction of state power: A Rejoinder to Sewall, in the Journal of modern history
- Selbin, Erick (1993) modern latin American Revolutions (west view press)
- Swidler, Ann (1986) Culture in action: symbols and strategies, in sociological Review
- Sewell, H. William (1985) Ideologies and social Revoution: Refelection on the French case.
- Wily Narbert (1998) The Micro - Macro Problem in Social Theory Greenwood press.